

تأثیر موت و عزل قاضیان در کتابت قاضی در فقه مقارن

محمدرسول آهنگران^۱، سید مهدی میرداداشی^۲، علی کشاورز^۳
(تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۲۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۲/۱۶)

چکیده

مسئله تأثیر عارض شدن موت و عزل بر قاضی در نیابت قضایی و اجرای احکام صادره، از جمله مباحثی است که در قانون نسبت به آن تعیین تکلیف نشده و رویه مشخصی نیز در این مورد یافت نشده است. از طرفی مسئله مزبور در فقه محل بحث قرار گرفته و به واسطه آن مجالی برای اجتهاد یا رویه جاری باقی نمی‌ماند. بنابراین با تجویز اصل ۱۶۷ ق.ا. و ماده ۳ ق.آ.د.م. توصیفات ذکر شده برای آن در فقه امامیه و اهل سنت با رویکرد تطبیقی، تحلیل و پاسخ داده شده است. در امامیه موت و عزل قاضی کاتب قبل از رسیدن به مکتوب‌الیه با فرض قصد مدلول کتابت، مکتوب‌الیه را مأخوذ بدان می‌نماید. اما فسق کاتب قبل از رسیدن به مکتوب‌الیه، اماره‌ای بر اتصال فسق به کتابت است و لذا عمل به آن جایز نیست، در حالی که تغییر حالت مکتوب‌الیه را مؤثر در نیابت قضایی و اجرای احکام نمی‌دانند. در اهل سنت دوگونه نظریه ارائه شده است. در فقه حنفی، قبل از وصول کتابت به مکتوب‌الیه نه تنها فسق بلکه موت و عزل کاتب و مکتوب‌الیه را حتی اگر از ید کاتب خارج شده باشد، سبب بی‌اعتباری آن می‌دانند. در فقه مالکی اگرچه گستره

۱. استاد گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشکده‌گان فارابی دانشگاه تهران/

ahangaran@ut.ac.ir

۲. دانشیار گروه حقوق خصوصی، دانشکده علوم انسانی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران/

sm.mirdadashi1351@iaiu.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران (نویسنده مسئول)/

ali.keshavarzghaza26@gmail.com

موضوعی برای آن قائل نیستند و شامل همه موضوعات اعم از حق الله و حق الناس می‌دانند، اما هرگونه از دست رفتن شرایط قاضی یا موت و عزل ایشان اعم از کاتب یا مکتوب‌الیه را سبب بی‌اعتباری کتابت قاضی می‌دانند. پس در فقه مالکی شهرت در عدم تفاوت از دست رفتن شرایط در خصوص کاتب یا مکتوب‌الیه است. در فقه شافعی مشهور بر عدم تأثیر موت و عزل و فسق کاتب یا مکتوب‌الیه قائلند و اعتبار بیشتری برای کتابت قاضی و وجهه تحمیلی آن در نظر می‌گیرند. میان حنابله موت و عزل کاتب و مکتوب‌الیه بعد از خروج از ید کاتب محل وجوب اجرا و تنفیذ دانسته شده است.

کلیدواژه‌ها: کتابت قاضی، نیابت قضایی، اجرای احکام، عزل قاضی، موت قاضی، شهادت بر شهادت.

طرح مسئله

کتابت قاضی در فقه اسلامی از جمله مواردی است که اگرچه محتوای آن وارد منابع حقوقی از جمله نیابت قضایی و اجرای احکام شده است، اما اینکه مقنن در وضع احکام وارد، نظر بر احکام خاص کتابت قاضی داشته باشد، بعید می‌نماید؛ چه اینکه تأسیس نهاد نیابت قضایی و اجرای احکام در قوانین ایران از لوازم و اقتضائات تخصصی شدن امور و تقسیم وظایف در دادگاهها و دادرها بوده و به نظر بر احکام کتابت قاضی استوار نبوده است. بنابراین طبیعی است که مسئله تغییر حالت نیابت‌دهنده و نیابت‌گیرنده به موت و عزل و فسق در نیابت قضایی و تغییر احوال قاضی صادرکننده و اجراکننده در اجرای احکام، از منظر مقنن مغفول مانده باشد. فارغ از مباحث مقدماتی فوق، مسئله تغییر احوال هر یک از قاضیان در نیابت قضایی و اجرای احکام که مبادی فقهی هر دو نهاد با کتابت قاضی تطبیق می‌یابد، مورد بررسی هیچ مرجعی قرار نگرفته است و این مسئله نه در قانون و نه در آیین‌نامه‌های مرتبط با اجرای احکام اشاره شده است. این در حالی است که به جهت شباهتهایی که برای نهاد کتابت قاضی با سایر نهادها وجود دارد، ممکن است میان نهاد مزبور با سایر نهادها اختلاط صورت پذیرد. لذا سؤال محوری این پژوهش که تطبیقی مسئله میان امامیه و اهل سنت نیز هست، مبتنی بر این است که موت و عزل قاضیان در کتابت قاضی در فقه اسلامی چه تأثیری در احکام خواهد داشت؟

با بررسیهای انجام‌شده دریافت شد که دیدگاه وحدت‌گرایانه در خصوص ضوابط پذیرش کتابت قاضی و احکام مرتبط با آن وجود دارد. با توجه به اینکه کتابت قاضی در

دو حوزه اعتبار بخشی به استماع و بررسی ادله توسط مقام نیابت گیرنده یا متبرع به نیابت و همچنین اعتبار بخشی به احکام صادره توسط قاضی صادرکننده و اجرای آن در محل دیگر توسط قاضی اجراکننده، قابلیت تحقق و ترتب احکام و آثار را دارد، انطباق با نهادهای اجرای احکام و نیابت قضایی دارد و لذا در موارد سکوت، اجمال و ابهام تکلیف مسئله به واسطه نظرات و فتاوی معتبر فقهی روشن خواهد شد. پیرو مطالب ذکر شده در خصوص مسئله وضعیت حقوقی عارض شدن موت و عزل بر قاضیان در نهادهای مزبور، قوانین و بخشنامه و آیین نامه ها هیچ گونه طریقی یا ملاک یا صراحتی را از خود نشان نمی دهند. فراتر از آن در اجرای احکام مدنی حتی تأثیر موت محکوم له نیز اشاره نشده که این مسئله از بحث ما خارج است. لذا این مسئله در فقه اسلامی معرکه آراء مختلف قرار گرفته و هر کدام به فراخور نظریه پردازی به توجیه آن از باب یک تعلیل یا حکمت پرداخته اند. فحواي غالب فقهی فقه امامیه از باب ولایت حاکم بر متخاصمین موت و عزل کاتب قبل از وصول به مکتوب الیه را نیز سبب بی اعتباری حکم قلمداد نمی نمایند^۴ و اما عارض شدن فسق کاتب عمل به مدلول حکم را چه اجرا باشد و چه اعتبار شناسی جهت اصدار حکم، به شدت با تردید روبه رو می نماید و لذا فسق را قبل از وصول به مکتوب الیه و اجرا سبب توقف می دانند. در میان اهل سنت نیز دو نظر ارائه شده است که نظر غالب مبنی بر عدم تأثیر موت و عزل قاضیان کاتب و مکتوب الیه است و اما در میان قائلان بر این نظریه هریک از باب ورود مبنا و حکمتی آن را توجیه نموده اند. مبنای احناف در خصوص موت و عزل کاتب قبل از وصول به مکتوب الیه، تقدیم اصل عدم است و بی اعتباری کتابت. در فقه مالکی، از باب ولایت خلیفه مسلمین اقدام نموده و عمدتاً آن را مؤثر در حکم نمی دانند و کتابت صحیح است. البته در خصوص فسق کاتب اقوی نیز عدم تأثیر در کتابت است، چه اینکه در خلیفه نیز عدالت شرط نیست. میان شافعی و حنبلی تعدیل مناسب تری برقرار است و اینکه هر دو موت و عزل کاتب را حتی قبل از وصول کتابت مؤثر نمی دانند؛ چرا که به واسطه بینه عمل به مکتوب الیه واجب می شود. در حقیقت در نظر ایشان کتابت با بینه موضوعیت می یابد و به جهت وحدت ملاکی که با شهادت بر

۴. مبنای این نظریه لزوم تنفیذ و اجرای حکم کسی است که شرعاً ولایت دارد ولو آنکه بلافاصله فوت نماید؛ چرا که با عارض شدن موت و عزل به غیر فسق، لزوم تداوم قصد مدلول کتابت از طرف کاتب منطبق با اصل استصحاب است. مگر آنکه دلیلی تداوم قصد مدلول کتابت را خدشه دار نماید.

شهادت دارد با توجه به اینکه در پیش شرط پذیرش شهادت بر شهادت مطلوب، موت و عدم دسترسی به شاهد اصل است و کاتب همانند اصل است و شهود همانند فرع، پس موت و عزل به غیر فسق مؤثر در کتابت نیست. البته لازم به ذکر است که این نشان از طریقه قصد مدلول کتابت توسط کاتب می‌باشد و این خصوصیت طریقی است. تنها نکته اخیر در حنا بله، تفکیک فسق کاتب در اجرای حکم یا نیابت در استماع ادله است؛ که فسق کاتب در صدور حکم تأثیری ندارد و در استماع تنفیذ ادله، محل تردید و بی‌اعتباری کتابت است. درمی‌یابیم که این وضعیت اختلاف ظاهری است و در باطن، امهات تعلیلها در فقه اسلامی، حول محور احراز قصد مدلول کتابت توسط کاتبی که شرایط قضاوت را داشته باشد، می‌گردد. آنچه در امامیه مبنی بر ولایت قاضی بر متخاصمین و در اهل سنت مبنی بر وحدت طریق کتابت و شهادت بر شهادت آمده است، همگی در جهت وثوق به قصد مدلول کتابت توسط کاتب و اطمینان از انتقال صحیح مفاد مکتوبات به محکمه صادرکننده یا اجراکننده حکم است.

در نهایت لازم به ذکر است که در این مسئله هیچ پژوهشی انجام نشده و تنها در مقاله میرداداشی، ۱۳۹۹ش با عنوان اقسام شهادت بر شهادت، به ذکر انتقال مفاد یک حکم یا تحقیق توسط یک قاضی بر قاضی دیگر اشاره شده و چیزی بیشتر از این معرفی نشده است. بنابراین معیارهای وارده بر مکتوبات قاضی بسیار می‌تواند در این راه روشنگری ایجاد نماید. از طرفی نیز به اعتبارسنجی کتابت قاضی و تطبیق احکام وارد بر آن با نیابت قضایی و اجرای احکام صادره پرداخته‌اند؛ ولی لزوم بررسی تأثیر موت و عزل قاضیان را ارجح و ارشاد بر پژوهش در این طریق نموده‌اند که در این پژوهش به مسئله مزبور پرداخته خواهد شد. پس تمامی این پژوهش از جمله معرفی مبانی نیابت قضایی و اجرای احکام صادره به واسطه اندیشه‌های فقهی و همچنین تأثیر عارض شدن موت و عزل و فسق بر قاضیان در نیابت قضایی و اجرای احکام که در این پژوهش با تطبیق مسئله میان امامیه و اهل سنت صورت پذیرفته تماماً نوآورانه است.

مفهوم کتابت قاضی

در خصوص کتابت قاضی معانی مختلفی توسط فقیهان امامیه و اهل سنت اشاره شده است. عده‌ای آن را در چند مقام بیان نموده‌اند که شامل کتابت قاضی به واسطه معرفی خود کتابت

باشد یا آنکه اخبار قاضی از حکم صادره‌اش باشد یا آنکه بینه و قول قاضی شهادت بر کتابت قاضی کاتب دهد یا آنکه اقرار محکوم به حکم قاضی به واسطه کتابت نزد قاضی دیگر باشد (رشتی، ۱۴۰۱ق ص ۲۹). کتابت قاضی بر قاضی^۵ در فقه شیعه و اهل سنت عمدتاً در کتاب القضاء و ذیل بحث از شهادت بر شهادت یا در بابی مجزا با عنوان «کتاب قاض الی قاض» بررسی شده است. اگرچه در کتب امامیه کتابت قاضی کمتر بررسی شده است؛ اما در حقیقت در آثار فقهی که به آن پراخته شده، احکام و آثار آن مفصل تعیین شده است. البته طوسی بعضی نقلها مبنی بر اجماع در عدم پذیرش را قبول ندارد و خود را مخالف این دیدگاه معرفی می‌کند (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۱۲۳).^۶ در این میان کتابت قاضی در فقه اهل سنت به دلیل مجزا بودن باب آن، در تعیین آثار و احکام و گستره موضوعی آن مفصل‌تر بحث و بررسی شده است. از این رو مبانی کتابت قاضی را از منظر می‌گذرانیم:

مبانی پذیرش کتابت قاضی

۱. احتیاج امور مسلمین به آن

مسئله احتیاج مسلمانان به نیابت قضایی، از جهت تبعد راه و تعذر و تعسر یا مانعیت انقال ادله یا شهود به منطقه نیابت‌دهنده یا درخواست‌کننده اجراست. در این میان شهید ثانی در مسالک (۱۴۱۳ق) به این مسئله اشاره نموده‌اند (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۴، ص ۸). مطابق نظر ایشان زمانی که صاحبان حق در یک سرزمین باشند و نیازمند بررسی مسئله مورد اختلاف در سرزمین دیگری باشند و یا شهودی که مورد استناد قرار گرفته‌اند در سرزمین دوری باشند و انتقال آنها به محل درخواست‌کننده متعذر و متعسر باشد. نیازمند راهکاری جهت رفع تباعد و رسیدگی به درخواست صاحبان حق است. از این رو مبنای احتیاج و

۵. کتابت قاضی یعنی اینکه یک قاضی در یک حوزه قضایی ادله‌ای را استماع نماید به نحوی که متحمل آن شده باشد؛ سپس آن در محکمه ثانی که ادله متحمل شده از لوازم مؤثر در آن است مستمسک طرفین قرار گیرد و کتابت قاضی اول نسبت به تحصیل دلایل و یا حکم صادره، استناد شود و سپس ارائه گردد. این انتقال کتابت خود یا به وسیله شهادت، کتابت و شهادتنامه تحقق می‌یابد. از این رو فقهای اهل سنت میان این باب و قسم اول شهادت بر شهادت اختلاط نموده و بعضاً آنها را یکی می‌دانند. بررسی این مطالب در انتهای پژوهش ذکر شده است.

۶. «... و الإجماع غیر مسلم لأننا نخالف فیه.»

پرهیز از تعسر و تعذر می‌تواند به عنوان مبنای ابتدایی پذیرش کتابت قاضی بر قاضی دیگر معرفی گردد (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۰، ص ۱۵۶).

۲. استفاده از ملاک تنفیذ قضای شرعی به وسیله شهادت بر شهادت

همان‌طور که در مفهوم‌شناسی کتابت قاضی تشریح شد، قسمی از تحقق کتابت قاضی این است که قاضی کاتب نزد قاضی مکتوب‌الیه رأی صادره را بیان کند یا با استشهاد، شاهدانی را بر مکتوبش جهت ادای آن نزد قاضی ثانی درخواست نماید و شاهدان نزد قاضی ثانی شهادت دهند که قاضی کاتب آنها را بر مکتوباتش شاهد گرفته و مفاد آن را برای آنها قرائت نموده است. پس شهادت به عمل کتابت و مدلول آن داده می‌شود. از این‌رو مطابق نظر شافعی و حنبلی از اهل سنت، با قسم دوم شهادت بر شهادت یعنی استرعاء تطبیق می‌یابد (میرداداشی، ۱۳۹۹ش، ص ۲۸۲). این در حالی است که مطابق مشهور فقه اسلامی، قسم دوم شهادت بر شهادت یعنی همان استرعاء دارای وجهه تحمیلی است و پذیرش آن در صورت احراز سایر شرایط واجب است (همان، ص ۲۸۴). در تحقق کتابت قاضی و شهادت بر شهادت می‌توان این مسئله را مد نظر داشت؛ کتابت قاضی در مقام تحمل زمانی معتبر خواهد بود که قاضی انشاءکننده حکم را به طریقی بر طرفین دعوا مستقیماً و یا توسط فرد ثقه مورد اعتمادی اعلام و آنها را بر آن گواه بگیرد که این مکتوب متعلق به اوست و بر آن گواهی دهند و اگر از محتویات آن مکتوب و نوشته آنها را آگاه نسازد تحمل شهادت آنها صحیح نیست؛ چرا که این مکتوب نزد قاضی دیگر به شهادت ثابت می‌شود نه به کتابت قاضی اول و ثقه و مورد اعتماد بودن وی ولو آنکه قاضی دوم بداند که متعلق به اوست (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۸، صص ۱۲۵-۱۲۲).

اما طوسی در ادامه بیان می‌دارد که کتابت در فرض بعد مسافت میان قاضی اول و قاضی دوم است که در این صورت شهادت بر شهادت در آن ثابت می‌شود؛ زیرا این مسافت را ما در شهادت بر شهادت نیاز داریم و این کتابت نوعی شهادت بر شهادت محسوب می‌گردد. طوسی بیان می‌دارند: زمانی که قاضی حکمش را مکتوب نماید و بر آنچه مکتوب نموده شاهد بگیرد. کسی که شهادت او بر مکتوباتش که همان مفاد حکم

است را منتقل می‌نماید^۷ به عنوان شاهد بر شهادت محسوب می‌شود (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۲۲۸) و البته اینکه انتقال کتابت به محکمه با شهادت بر شهادت تطبیق یابد ارتباطی با ادله که ممکن است در نیابت قضایی نزد قاضی محکمه ثابت شده باشد، ندارد و نوع دلیل موضوعیت دارد؛ چرا که مطابق با ماده ۱۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری در تبصره ۲ آن اگر یکی از دلایل مورد نیاز شهادت بر شهادت به عنوان تنها مبنای صدور حکم باشد، نیابت قضایی در آن پذیرفته نیست و قاضی باید شخصاً در محل حاضر شده و ادله مورد درخواست را استماع نماید. لذا ارتباطی میان اینکه دلیل مورد درخواست شهادت بر شهادت باشد یا آنکه خود کتابت قاضی با شهادت بر شهادت قاضی به مرجع ثانی انتقال یابد منافاتی ندارد. البته همان‌طور که در مقدمه ذکر شد، انتقال کتابت به قاضی ثانی به وسیله شهادت بر شهادت طریقت دارد و می‌تواند کیی از طرق انهاء الحکم یعنی رسیدن رأی به محکمه ثانی باشد.

۳. شهرت موضوع

در خصوص کتابت قاضی مسئله شهرت مسئله مهمی است؛ چه به دلیل افتراقی که در مبادی نفوذ و پذیرش کتابت قاضی در فقه امامیه و اهل سنت ذکر شده است، عمل اصحاب و اینکه وقوع آن عملاً اتفاق افتاده است، یکی از مبانی کتابت قاضی می‌باشد. با اینکه دلالت سند بر عدم پذیرش کتابت قاضی، به کلیت و تمامیت بسیار ضعیف است، شهرت مسئله و ترتب احکام بر این نهاد قضایی جابر ضعف سند عنوان شده است (طباطبایی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۴۰۸).

اما بنای عدم پذیرش در فقه امامیه، آن ظنی است که متأخراً به علم نباشد و علمی برای قاضی جهت صدور کتابت از جانب قاضی دیگر با همین محتوای کتابت به وجود نیارود؛ در حالی که عمل به آن و بیان آثار و احکام آن در نگاره‌های فقهی (حلی، ۱۳۷۴ش، ج ۸، ص ۴۴۵) مؤید این معناست که عدم پذیرش کتابت قاضی در جایی است که نتواند برای قاضی ثانی علم ایجاد نماید. پس در جایی که علم ایجاد شود پذیرش آن واجب و با

۷. در فقه امامیه کمتر و در فقه اهل سنت بیشتر، انتقال مفاد حکم تحت عنوان انهاء الحکم بررسی شده

مؤیدات مقبوله بررسی می‌شود (طباطبایی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۴۰۸)^۸. اما مطابق فحوی بیانات فقیهان اسلامی، انتقال با بینه یا طرق دیگر از جمله اطمینان به قصد مدلول کتابت توسط کاتب، از باب ولایت قاضی بر متخاصمین مود پذیرش است.

۴. استفاده از مفهوم روایت مبنی بر عدم پذیرش کتابت در حدود

آنچه از نص در مورد عدم پذیرش کتابت قاضی وارد شده ناشی از عدم اعتنا به اموری است که تحقق علم قاضی در آن پایین و ادنی مرتبه و ثوق به صحت صدور و قصد مدلول آن است. در حالی که مطالب مذکور نیاز به تعدیل دارد. پس آنچه از روایات دال بر عدم پذیرش کتابت قاضی آمده در ذیل آورده می‌شود.

«إِذَا شَهِدَ الشُّهُودُ عَلَى رَجُلٍ بِحَقِّ فِي مَالٍ وَ لَمْ يَعْرِفِ الْقَاضِي عَدَالَتَهُمْ وَ كَانَ فِي بَلَدٍ آخَرَ قَاضٍ آخَرَ يَعْرِفُ ذَلِكَ فَإِنَّ كَانَتْ الشَّهَادَةُ فِي طَلَّاقٍ أَوْ حَدٍّ لَمْ يَقْبَلْ فِيهِ كِتَابَ قَاضٍ إِلَى قَاضٍ وَ لَا شَهَادَةَ عَلَى شَهَادَةٍ وَ لَا يَقْبَلُ كِتَابَ قَاضٍ إِلَى قَاضٍ فِي حَدٍّ» (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۷، ص ۴۰۱).

مضمون روایت فوق بدین شرح است: «هنگامی که دو شاهد شهادت دهند بر مردی که مدعی حقی است و قاضی بلد عدالت آنها را نداند و به اقتناع در صحت حال آنها نرسد ولی عدالتشان نزد قاضی بلد دیگر ثابت شده باشد و آنها را بشناسد پس اگر شهادت مورد نظر در امر طلاق یا از موارد حدود باشد کتابت قاضی بر عدالت آنها به سوی قاضی غیر ملتفت در آن مورد قبول نیست و همچنین شهادت بر شهادت در آن و به‌طور کلی کتابت قاضی بر قاضی دیگر در مورد حدود مورد پذیرش نیست.»

از روایت فوق که نوری از طبرسی نقل می‌کند به‌خوبی مستفاد می‌گردد که در نظر شارع به‌طور کلی کتابت قاضی مردود نیست و همچنین طرق اثبات آن توسط شهادت بر شهادت نیز تنها در امر حدود مردود است و در مابقی ساکت است که از مفهوم آن می‌توان موافقت شارع را استنباط کرد. در فقه استدلالی پذیرش آن را تماماً مشروط می‌دانند. مثلاً امام خمینی بیان می‌فرمایند که اگر قاضی‌ای که در قضیه حکمی صادر کرده و صحت

۸. «لو أفاد ظنا ما كفي للاكتفاء به في الرواية المكاتبه عند القائل بحجيتها إن لم يحصل لها معارض أقوى فما ذكره من التقييد بالظن الأقوى أو المتأخّم لا وجه له أصلا بل ينبغي أن يطلق اعتبار الكتابة كما هو ظاهر الإسكافي والأصحاب الرادين عليه في المسألة هذا وفي كلامه مناقشات آخر يطول الكلام بذكره.»

احوالات او هم معلوم باشد، بخواهد آن را به قاضی دیگری برساند که از آن بی‌خبر است کتابت تنها کفایت نمی‌کند بلکه باید آن را لفظاً بیان کند و به عبارت دیگر انشای لفظی نماید؛ منتها رساندن این انشای لفظی به قاضی دیگر یا با کتابت است یا با قول یا با شهادت. منتهای مطلب مسئله این است که آیا شهادت بر شهادت در کتابت قاضی مورد پذیرش است یا خیر که بنا بر روایت فوق مورد پذیرش است در غیر از حدود. اما تحقق آن را چگونه می‌توان فرض کرد؟ به نظر می‌رسد قاضی‌ای حکمی صادر نماید و برای قاضی دیگر بفرستد. اگر طرفین مخاصمه در جلسه محاکمه حاضر باشند که خود شاهد بر حکم هستند پس شهادت بر شهادت طریقی بی‌فایده است و اما اگر طرفین غایب باشند و حکم آنها صادر شده و نزد قاضی دوم نیاز به ارائه آن داشته باشند برای اثبات آن می‌توانند به شهادت قاضی اول بر حکمش نظر داد و بنا بر شهادت قاضی اول و شاهد گرفتن آنها بر حکمش شهادت بر شهادت را محقق دانست، اگر فرد عادل دیگری به آن ضمیمه شود، ولی مقصود به‌طور واضح معلوم نیست. طوسی در بیان دلایل پذیرش کتاب قاضی بیان می‌دارد که قائلان به جواز آن قائل به جواز کتاب قاضی بر قاضی و کتابت قاضی بر امین و امین بر قاضی و امین بر امین نیز هستند (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۱۲۶).

بر فرض پذیرش کتابت قاضی بر قاضی در مقام تحمل زمانی معتبر خواهد بود که قاضی انشاءکننده حکم را به طریقی بر طرفین دعوا مستقیماً و یا توسط فرد ثقه مورد اعتمادی اعلام و آنها را بر آن گواه بگیرد که این مکتوب متعلق به اوست و بر آن گواهی دهند و اگر از محتویات آن مکتوب و نوشته آنها را آگاه نسازد تحمل شهادت آنها صحیح نیست؛ چرا که این مکتوب نزد قاضی دیگر به شهادت ثابت می‌شود نه به کتابت قاضی اول و ثقه و مورد اعتماد بودن وی ولو آنکه قاضی دوم بداند که متعلق به اوست (همان، ج ۸، ص ۱۲۵). اما مرحوم طوسی در ادامه بیان می‌دارد که کتابت در فرض بعد مسافت میان قاضی اول و قاضی دوم است که در این صورت شهادت بر شهادت در آن ثابت می‌شود چرا که این مسافت را ما در شهادت بر شهادت نیاز داریم و این کتابت نوعی شهادت بر شهادت محسوب می‌گردد. به نظر می‌رسد ایرادی ندارد که مفاد «انهاء الحکم» یعنی رساندن حکم یک قاضی بر قاضی دیگر را با شهادت بر شهادت بتوان انتقال داد؛ منتها دلیل رد شرعی آن در مورد حدود به جهت احتیاط در دماء است. لذا کتابت در استماع ادله که می‌شود نیابت قضایی و کتابت در تنفیذ حکم که می‌شود اجرای احکام در حدود

مورد پذیرش نیست. ممکن است ایراد گرفته شود که امروزه اجرای احکام کیفری احکام مربوط به جنایت بر نفس را اجرا می‌کند. در جواب بیان می‌داریم احتیاط مزبور به جهت احتمال تزویر کتایت بوده و لذا مورد منع آن با توجه به ذکر بعد مسافت در یافته‌های فقیهان به مورد مزبور محدود می‌شود و اجرا در محدوده قضایی واحد با منع شرعی نیز روبه‌رو نیست. پس در نهایت شهادت بر شهادت با کتایت قاضی متفاوت است، ولی یکی از طرق ارسال حکم نزد قاضی ثانی می‌تواند شهادت بر شهادت باشد.

تأثیر موت و عزل قاضیان در فقه امامیه

با توجه به اینکه نیابت قضایی و اجرای احکام در انطباق با کتایت قاضی در مبحث تأثیر موت و عزل قاضیان در آن باب، مورد مناقشه و مطمح نظر فقیهان قرار گرفته است، تغییر حال کاتب یا همان قاضی نیابت‌دهنده شامل موت و عزل و فسق در یافته‌های فقیهان محل تضارب آراء در فقه اسلامی است (همان‌جا). طوسی معتقد است که عزل و موت کاتب یا همان قاضی کتایت‌کننده، چه قبل از خروج مکتوب از ید او، چه بعد از وصول آن تأثیری در اعتبار کتایت ندارد (همان، ج ۸، ص ۱۲۷). در حالی که فسق کاتب قبل از آنکه مورد تنفیذ^۹ (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۷، ص ۱۰۰) و اجرای حکم توسط مکتوب‌الیه قرار گیرد، سبب خدشه به اعتبار مفاد کتایت می‌شود. ممکن است گفته شود که تغییر حال کاتب قبل از خروج از اختیارش، باعث سقوط حکم کتایت می‌شود، چه اینکه شرعاً تحمیلی صورت پذیرفته است (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۲۲۷). در حالی که پیش‌تر بیان شد طوسی عدم تحمیل را تا زمان عدم عمل به کتایت و حکم به آن تعمیم می‌دهد، در حالی که بعضی تحمیل را تا قبل از خروج از اختیار قاضی صادرکننده می‌دانند و همین که مکتوب از ید قاضی کاتب خارج شد، نشان از تحمیل بر مکتوب‌الیه دارد. پس تغییر حال کاتب اعم از موت و عزل و فسق تأثیری در کتایت ندارد و لزوم عمل به آن یا حکم به آن ضرورت دارد (طبرسی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۵۲۰). برخی میان خروج کتایت از ید کاتب و غیر آن تفکیکی قائل نشده و به صورت مطلق، موت و عزل کاتب را مؤثر در پذیرش و عمل به مفاد کتایت توسط مکتوب‌الیه نمی‌دانند و تنها فسق کاتب را در مقابل انفاذ و عمل دانسته‌اند (حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۵۷).

۹. «و المراد بامضائه: العمل بمقتضاه.»

در خصوص تغییر حال کاتب قبل از رسیدن حکم به دست مکتوب‌الیه، میان فسق و موت تفاوت وجود دارد؛ چه اینکه فسق از عدم عدالت کاتب در زمان صدور حکم حکایت دارد و اینکه این مربوط به موردی است که فسق کاتب قبل از رسیدن حکم به دست مکتوب‌الیه باشد (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۴، ص ۲۰)؛ چه اینکه فرض شارع در جایی که حکم به دست مکتوب‌الیه نرسیده باشد، جریان فسق کاتب به زمان ارسال و خاج شدن از دست اوست و از این رو اعتبارشناسی عمل فاسق نهی شده است. پس ضابطه مدعی و منکر این است که در کشف فسق کاتب، فرض بر این است که در زمان ارسال فاسق بوده است. پس عمل او اعتباری ندارد. اینکه بتوان عدم فسق کاتب را در زمان ارسال حکم استظهار نمود، یک عمل قضایی است و ضابطه تعیین مدعی است. پس برخلاف موت و عزل، فسق کاتب قبل از وصول به دست مکتوب‌الیه سبب بی‌اعتباری کتابت قاضی است؛ چه اینکه فسق کاتب دلیل ظهور ضعف نفس و بی‌قیدی اوست (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۰، ص ۱۶۰) و اما مطابق نکته پیش‌گفته موت و عزل کاتب چنانچه سبب عزل، فسق قاضی کاتب نباشد، قبل از ایصال به دست مکتوب‌الیه خدشه‌ای به تعیین در کتابت قاضی ایجاد نمی‌نماید. حتی اگر ظهور فسق متأخر بر حکم باشد نیز تأثیری در رأی صادره ندارد.

در خصوص تغییر حال مکتوب‌الیه نیز اتفاق فقهای امامیه بر عدم تأثیر در تنفیذ و عمل به کتابت قاضی است؛ چرا که تحقق صحیح شرعی کتابت قاضی و انتقال آن به محل مکتوب‌الیه، شرعاً تنفیذ و اجرای قضای صادره را واجب می‌گرداند (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۰، ص ۱۶۰) و این از آن جهت است که عهده‌دار قضاوت کسی است که شرعاً منصوب شده و حکم او نیز شرعاً محل وجوب اجرا و تنفیذ است (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۰، ص ۱۷۸). حال چه توسط مکتوب‌الیه باشد و چه جانشین او.

در خصوص تنفیذ و عمل به مقتضای مکتوب، برخی آن دو را یکی قلمداد نموده‌اند و فرقی میان آن دو قائل نیستند. از این رو هر دو را تابع تنفیذ و با عنوان قضاء تنفیذی قلمداد نموده‌اند (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۷، ص ۱۰۰). نراقی فسق را اگر بعد از حکم و کتابت باشد ولی هنوز مورد تنفیذ مکتوب‌الیه قرار نگرفته باشد، محل وجوب تنفیذ قلمداد می‌نماید (همان‌جا). طبرسی نیز معتقد است تغییر حال کاتب اعم از موت و عزل در هر مرحله‌ای که باشد اعم از اینکه به دست مکتوب‌الیه رسیده یا نرسیده باشد، از دست کاتب

خارج شده یا نشده باشد محل وجوب تنفیذ و اجرای حکم توسط مکتوب‌الیه است (طبرسی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۵۱۹) و اما در خصوص فسق کاتب حتی اگر بعد از صدور حکمش باشد عمل به آن جایز نیست (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۰، ص ۱۶۰).

در خصوص تغییر حال مکتوب‌الیه نیز مسئله میان فقهای امامیه نیز محل اختلاف است. برخی همانند طوسی، قائم مقام مکتوب‌الیه معزول یا فوت شده یا عزل شده به جهت فسق را مأخوذ به حکم می‌دانند و برخی تنها مکتوب‌الیه زمان کتابت را مأخوذ بدان دانسته و سایرین را در پذیرش یا عدم پذیرش کتابت قاضی مختار می‌دانند (طبرسی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۵۲۰). مسئله تغییر حال قاضی کاتب یا همان نیابت‌دهنده و مکتوب‌الیه یا همان نیابت‌گیرنده یا به تعبیر دیگر، قاضی صادرکننده و قاضی مجری حکم در قانون اشاره نشده است. مناسب است اختلاف فقهی امامیه در این زمینه تشریح گردد. همان‌گونه که گذشت تغییر حال کاتب حتی قبل از وصول به مکتوب‌الیه، به جهت ولایت قاضی بر متخاصمین محل وجوب اجرا و تنفیذ است. حال در نیابت قضایی اگر نیابت‌دهنده، یا متبرع به نیابت^{۱۰} فوت نماید و یا به واسطه عزل بغير فسق و استعفا برکنار شود، بر مرجع مکتوب‌الیه واجب و محل اجرای دستور قضایی نسبت به مستندات مورد اشاره در دستور است. اگر در اجرای احکام نیز قبل از وصول به مرجع اجرا باشد، عارض شدن حالات فوق نیز تأثیری در وجهه تحمیلی آن ندارد. حال اگر بعد از وصول به مکتوب‌الیه نیز باشد به طریق اولی تأثیری در نیابت درخواست شده و حکم صادره به دلیل مبنای ولایت قاضی بر متخاصمین نخواهد داشت. اما مسئله فسق حتی بعد از وصول کتابت نیز مورد خدشه است و ضابطه مدعی و منکر را منقلب می‌نماید. چه اینکه اگر فسق عارض شده قبل از وصول کتابت باشد در نیابت قضایی که مربوط به استماع تحقیقات است و در مورد خاص ماده

۱۰. در بحث از تبرع در ارسال عمل قضایی بررسی مستندات و ادله به‌دست آمده در این مورد در مقابل نیابت قضایی قانونی است که به درخواست مرجع نیابت‌دهنده به مرجع نیابت‌گیرنده ارسال می‌شود. لذا در فقه پاره ای از موارد یا به درخواست متخاصمین یا به صورت تبرعی توسط قاضی به مرجع مقصد فرستاده می‌شود تا به مستندات به‌دست آمده ترتیب اثر داده شود. حال چه تنفیذ عمل قضایی بررسی مستندات باشد و چه ناظر بر اعتبارشناسی حکم صادره و اجرا در محل مقصد باشد. از طرفی تبرع در ارسال بررسی مستندات اگرچه نه با عنوان نیابت قضایی ولی بر عمل قاضی به درخواست اصحاب دعوا مورد اشاره در بند ۲ ماده ۸۴ در جمع با ماده ۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی اشاره شده است.

۸۴ بند ۲ و ماده ۸۹ که قاضی مکلف است با سبق رسیدگی به مرجع اول مستندات خود را در قالب پرونده رسیدگی شده ارجاع می‌نماید که ناظر بر تبرع به ارسال است، قطعاً تحقیقات به دست آمده بی‌اثر خواهد شد.

در جایی که فسق ارسال‌کننده کشف شود و زمانش معلوم نباشد؛ در حالی که بعد از وصول کتابت باشد نیز همانند مورد پیشین، نیات قضایی و سبق ارجاع موضوع جمع مواد ۸۴ بند ۲ و ماده ۸۹ تحقیقات به دست آمده بی‌اثر خواهد شد و مرجع رسیدگی‌کننده نمی‌تواند در رأی به موارد یادشده استناد نماید. در حالی که در اجرای احکام صادره، مسئله عزل و موت قبل و بعد از وصول به دست مکتوب‌الیه تأثیری در حکم صادره نخواهد داشت و حکم به قوت خود جهت اجرا باقی است، مگر آنکه از موارد اعاده دادرسی ثابت شود. اما در خصوص کشف فسق نیز مسئله تنها انقلاب مدعی و منکر است و فرض می‌شود که صادرکننده با هدف اجرای سریع احکام و اعتنا به قطعیت آراء و استثنایی بودن موارد اعاده دادرسی، با صحت احوال مبادرت به صدور حکم نموده است. مگر آنکه دلیلی ارائه شود که نشان دهد حکم به غیر طرق قانونی و توسط فردی غیر صالح صادر شده است. لذا آنچه در امامیه مبناست ولایت قاضی بر متخاصمین است و این در فرضی است که ولایت بقا داشته باشد. در استماع ادله چه با درخواست نیابت باشد و چه تبرع به آن موضوع ماده ۸۹ باشد، عزل و موت تأثیری ندارد و تنها کشف فسق قاضی است که انگاشتن عدم صلاحیت و عدم ولایت در زمان درخواست را مفروض می‌داند.

تأثیر موت و عزل قاضیان در فقه اهل سنت

۱. فقه حنفی

در میان حنفیها در خصوص کتابت قاضی متفقاً بر این نظر قائلند که وصول کتابت بعد از موت یا عزل قاضی مانع عمل به کتابت و اعتبارشناسی آن است؛ چرا که موت و عزل کاتب اگر قبل از وصول به مکتوب‌الیه باشد، ولایت قاضی منقطع شده است (مرغینانی، ۱۴۳۱ق، ج ۳، ص ۱۰۶؛ سرخسی ۱۴۱۴ق، ج ۱۶، ص ۹۶)؛ چه اینکه کتابت بعد از موت و عزل همانند دست‌نوشته‌ای است که توسط یکی از رعایا به دست مکتوب‌الیه رسیده است و چنین مکتوبی حجیت برای قضاء محسوب نمی‌شود (همان‌جا؛ سغدی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۷۸۴). البته در نظر سرخسی فقیه مشهور به جهت وحدت طریقی که میان عمل به

شهادت بر شهادت و کتابت قاضی وجود دارد، عمل به آن بعد از ادای آن یعنی وصول کتابت قاضی به مکتوب‌الیه و سپس فوت کاتب یا مکتوب‌الیه برای او عمل بدان واجب و بر مکتوب‌الیه متعین می‌شود (سرخسی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۶، ص ۹۶)^{۱۱}.

کاسانی در فتوایی عجیب در کتاب معروف بدایع خود، فسق قاضی را سبب انزال قاضی نمی‌داند؛ بلکه اهلیت قضا را خارج از محدوده عدالت معرفی می‌نماید و از بین رفتن عدالت سبب از بین رفتن اهلیت قضاء نمی‌شود، چه اینکه در نظر ایشان، ولایت قاضی اگر چه مستقل و بر مسلمین است ولی پیرو منصوب از خلیفه است که عدالت برای او شرط نیست (کاسانی، ۱۴۰۶ق، ج ۷، ص ۱۷). هم‌چنین این وضعیت را برای مکتوب‌الیه نیز جاری می‌داند. مگر آنکه در کتابت گفته باشد: «به هرکس از قضات مسلمین برسد»؛ که در این صورت، موت مکتوب‌الیه حتی اگر بعد از اعتبارشناسی مکتوب‌الیه برای حکم صادره باشد، تأثیری در حکم صادره ندارد و عمل به آن واجب می‌شود (نسفی، ۱۴۳۲ق، ص ۴۶۳)؛ چه بعد از اینکه محرز شود فرد خاصی از قضات مسلمین مد نظر نبوده است و معیار اجرا و تنفیذ حکم صادره در بلاد دیگر جهت احیای حقوق مسلمین بوده است، دیگر وصول قبل از موت با وصول بعد از موت در خصوص مکتوب‌الیه تفاوتی نمی‌نماید و اما موت کاتب قبل از وصول در هر حال، حکم صادره را به جهت اصل عدم^{۱۲} بی‌اعتبار می‌نماید (ابن نجیم مصری، ۱۴۳۱ق، ج ۷، ص ۴). لازم به ذکر است که قید اخیر مبنی بر «به هرکس از قضات مسلمین برسد»، دلالت صریحی بر وجوب عمل به کتابت و طریقت شخص اجراکننده داشته است؛ چه اینکه اگر محور شخصیت خاص قاضی بود، قاضی بعدی نمی‌توانست آن را تنفیذ و اجرا نماید؛ این خود دلالت صریحی بر اعتبارشناسی نیابت قضایی در حقوق اسلام و پیرو آن ولایت قاضی بر متخاصمین دارد.

۱۱. «أداء الشهادة في مجلسه، وإن مات المكتوب إليه، أو عزل قبل أن يصل إليه الكتاب، ثم وصل إلى الذي ولي بعده لم يعمل به؛ لأن الكتاب إلى غيره فلا يكون حجة للقضاء في حقه.»

۱۲. منظور از اصل عدم، عدم تداوم اراده کاتب بر حکم صادره تا لحظه انتقال ولایت بر متخاصمین با موت قبل از وصول است.

۲. فقه مالکی

در فقه مالکی به جهت وحدت طریق شهادت بر شهادت و کتابت قاضی بر قاضی، آن را در همه امور مورد پذیرش می‌دانند (ابن‌رشد، ۱۴۰۸ ق، ج ۱۳، ص ۲۶۳) و اما در خصوص موت قاضی کاتب یا مکتوب‌الیه یا از دست دادن شرایط ولایت قاضی بر امور مسلمین، قبل از وصول کتابت نزد قاضی ثانی، تنفیذ و یا اجرای حکم صادره جایز نیست؛ چه اینکه همان‌گونه که موت شاهد فرع نزد قاضی قبل از ثبوت مفاد شهادتش، موجب از دست رفتن اعتبار شهادت می‌شود، در خصوص کتابت قاضی نیز همین مسئله جریان می‌یابد و حتی اگر این مسئله موت و عزل و از دست رفتن اهلیت قضاوت بر مکتوب‌الیه وارد شود نیز کتابت ساقط می‌شود (قرافی، ۱۹۹۴م، ج ۱۰، ص ۱۰۷).

البته لسان مالکی در این خصوص متزلزل است و آراء ایشان متفاوت است؛ چه اینکه به قول یکی از نویسندگان فقهی مالکی، موت و عزل کاتب و مکتوب‌الیه تا زمانی مؤثر است که به دست مکتوب‌الیه یا جایگزین او نرسیده باشد و بعد از وصول کتابت دیگر تأثیری ندارد، حتی اگر نام مکتوب‌الیه تنها در کتابت ذکر شده باشد؛ چه اینکه کتابت صحیح شرعی بر هر کس که متولی قضاوت گردد متعین می‌شود (جندی مالکی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص ۴۴۵). در جای دیگری نه تنها موت بلکه عزل قاضی کاتب و مکتوب‌الیه را مؤثر در تنفیذ کتابت نمی‌دانند و تنها زمانی که قاضی تشخیص دهد مصلحت مسلمین اقتضاء نماید می‌تواند از عمل به آن صرف‌نظر نماید (عبدری غرناطی، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۴۶۵).

بعضی نیز مسئله موت و عزل را از باب ولایت خلیفه مسلمین سنجیده و موت و عزل قاضی کاتب را در فرض انتصاب از خلیفه و غیر خلیفه متفاوت می‌دانند. در مورد اول موت کاتب قبل از وصول حکم به دست قاضی مکتوب‌الیهی که خود منصوب است، سبب بی‌اعتباری حکم نمی‌شود. در فرض دوم موت و عزل کاتب سبب بی‌اعتباری حکم می‌شود و تنها در فرض موت بعد از وصول کتابت، اعتبار خواهد داشت؛ چه اینکه محل ولایت قاضی غیرمنصوب محل تردید است (قبروانی، ۱۹۹۹م، ج ۸، ص ۸۰) و اما برخی فروض فوق را در خصوص تغییر حالت خلیفه بر قاضی در نظر گرفته‌اند؛ بدین معنی که با موت و انزال خلیفه، کتابت قاضی در بلاد را در فروض قبل و بعد از وصول آن باطل می‌دانند و لذا تعین ولایت قاضی را در این فرض منتفی می‌دانند (جندی مالکی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص ۴۰۴).

در حاشیه صاوی آمده که موت و عزل زمانی مؤثر است که قبل از رسیدن به دست مکتوب‌الیه باشد و با قیاسی که برای موت و عزل قاضی جهت شهادت بر شهادت وارد شده است، ملاک را ضابطه‌ای می‌داند که در زمان اعتبار بخشی به مفاد بیان قاضی دارای شرایط تنفیذ باشد (صاوی، ۱۴۲۱ق، ج ۴، ص ۱۹۷) و بنابراین فرض می‌شود که قبل از ایصال به دست قاضی ثانی، کاتبی که شرایط را از دست داده در وضعیت عدم اعتبار، کتابت را اراده کرده باشد. پس به چنین اراده‌ای نباید اعتبار بخشید. البته همان‌گونه که ذکر شد، لسان فقه مالکی در این زمینه دو وجهی است و عده‌ای از متقدمین موت را از عزل و فسق جدا نموده و آن را مؤثر در مکتوب‌الیه نمی‌دانند؛ چه اینکه در صورت صدور حکم جهت اجرا، یا استماع بینه و اثبات یک موضوع نزد قاضی کاتب، شرعاً ولایت او با کتابت تفویض شده و جایگزینی بر هریک از قضات مسلمین که در محل منصوب باشد و ولایت داشته باشد، واجب می‌شود و حتی موت مکتوب‌الیه نیز به جهت تحقق قائم مقامی از او توسط قاضی بعدی، عمل به ولایت قاضی واجب می‌گردد^{۱۳} (نمری، ۱۴۰۰ق، ج ۲، ص ۹۵۶).

۳. فقه شافعی

در فقه شافعی موت و عزل کاتب را مانع پذیرش کتابت قاضی نمی‌دانند؛ چه اینکه عمل به حکم نیز با وصف ذکر شده منعی ایجاد نمی‌نماید (مزنی، ۱۴۱۰ق، ج ۸، ص ۴۰۹) و البته مزنی فقیه بزرگ شافعی، قائل به انکار از جانب مکتوب‌الیهی شده که اسمش در کتابت نیامده است (همان‌جا). پس در نظر ایشان، تعیین در کتابت برای فرد معین وجود دارد و موت مکتوب‌الیه سبب زوال کتابت می‌شود. هم‌چنین بیان شده که در مذهب شافعی چه تغییر حال موت و عزل قبل از خروج کتابت از ید قاضی باشد چه بعد از آن باشد تأثیری در حکم ندارد و قبول آن بر مکتوب‌الیه واجب می‌شود؛ به دلیل اینکه در شهادت بر

۱۳. نکته قابل ذکر اینکه در فقه مالکی اگرچه از جهت موضوعی برای کتابت قاضی به جهت وحدت طریقی که با شهادت بر شهادت برای آن قائلند، گستره حقوق بیشتری شامل مالی و غیرمالی و حتی حدود و قصاص می‌دانند، اما از جهت ضوابط پذیرش نهاد کتابت قاضی و شهادت بر شهادت، نسبت به سایر ائمه اهل سنت به مراتب حدود و صعور بیشتری برای اعتباربخشی به آن در نظر گرفته‌اند؛ از آن جمله است تأکید بر مسافت طولانی که بر سه روز راه پیاده تعبیر شده است (عسگری، ۱۳۹۹ش، ص ۱۱).

شهادت تغییر حال شاهد اصل تأثیری در اعتنا به مفاد شهادت فرع ندارد (ماوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۶، ص ۲۳۲). البته عده‌ای بدون تطبیق احکام کتابت قاضی با شهادت بر شهادت به واسطه شهودی که منتقل کنند کتاب قاضی هستند، مأخوذ بودن به کتابت را حتی در صورت موت و عزل قبل از وصول به دست مکتوب‌الیه یا جایگزین او ترجیح می‌دهند (عمرانی، ۱۴۲۱ق، ج ۱۳، ص ۱۱۱۵).

در فقه شافعی جهت موت و عزل و فسق را با تأثیر یکسان بر وضعیت مکتوب‌الیه بررسی نموده‌اند. در این طریق، کاتب را همانند شاهد اصل می‌دانند و شهودی که کتابت را به مکتوب‌الیه می‌رسانند همانند شاهد فرع هستند و موت شاهد اصل تأثیری در اعتبار شاهد فرع ندارد و بلکه موت خود یکی از شروط پذیرش شهادت فرع است. البته اینکه گفته می‌شود موت کاتب یا مکتوب‌الیه به دلیل ولایت تأثیری بر کتابت ندارد و تنفیذ واجب است تا جایی است که مکتوب‌الیه منصوب کاتب نباشد؛ در فرض اخیر به جهت از بین رفتن محل ولایت، منصوبین نیز منعزل می‌شوند (ابن حجر هیتمی، ۱۳۵۷ق، ج ۱۰، ص ۱۷۴).

هم‌چنین است تنفیذ حکم قاضی‌ای که آن با صدور، لازم الاجراست؛ چرا که در حقیقت با شهادت عدلین است که مفاد کتابت منتقل می‌شود و لذا موت و عزل تأثیری ندارد. فسق نیز اگر بعد از صدور رأی باشد نیز تأثیری ندارد (انصاری، بی‌تا، ج ۴، ص ۳۲۰) و اما تفکیک میان حکم و آنچه نزد قاضی کاتب اثبات شده ضروری است؛ چه اینکه در مورد اول فسق تأثیری در اعتبار حکم ندارد و در خصوص آنچه نزد کاتب محرز شده است، فسق کاتب همانند فسق شاهد اصلی، سبب بی‌اعتباری شهادت بر شهادت می‌شود و از این رو حکم به آنچه نزد اصل ثابت شده وجهی ندارد (شیرازی، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۰۲). حال اگر مکتوب‌الیه فوت نماید یا عزل شود یا با کسی دیگر، جایگزین شود در وجه تحمیلی آن نباید تردید نمود و بر هرکس که عهده‌دار ولایت ناشی از قضاوت شود، عمل به مفاد مکتوب واجب است. وجه اختلاف شافعی و حنفی در این است که ابوحنیفه برعکس شافعی حاکم کاتب را در حکم فرع می‌داند و شهودی که آن را منتقل می‌نمایند وظیفه اتصال شهادت فرع را بر عهده دارند، در حالی که شافعی کاتب را شاهد اصل و شهود را که منتقل‌کننده کتابت هستند، شهود فرع می‌داند. پس موت شاهد اصل یا همان کاتب تأثیری در حکم ندارد؛ در حالی که ابوحنیفه هر سه حالت را سبب بی‌اعتباری عمل به آن

ذکر می‌نماید. هرچند لسان حنفی در این خصوص متزلزل است و رأی ذکرشده مختص خود ابوحنیفه است. اما بنا بر نظر فقیه سده پنج فقه شافعی، رویانی، اگر رابطه قاضی اول مولی و مولی باشد، با تغییر حالت مولی که همان کاتب است، مولی عزل نمی‌شود و مولی نیز مأخوذ بدان نمی‌شود. عدم عزل مولی کاتب به این دلیل است که از منظر اهل سنت چنان‌که پیش‌تر ذکر شد، فسق کاتب لطمه‌ای به شرایط قضاوت او نمی‌زند و عدم مأخوذ بودن مکتوب‌الیه که همان مولی است به دلیل فسق و عدم اعتبار کتابت او است (رویانی، ۲۰۰۹م، ج ۱۴، ص ۱۸).

در حقیقت شهرت فقه اسلامی مبنی بر قطع ارتباط تعیین میان کاتب و مکتوب‌الیه به جهت فسق کاتب است. پس اگر قاضی کاتب تعیین شده از طرف خلیفه باشد، با موت خلیفه قاضی منعزل نمی‌شود^{۱۴} و عمل به کتابتش واجب است^{۱۵}. در حقیقت مشهور در شافعی عمل به کتابتی است که کاتب یا مکتوب‌الیه فوت کرده باشند، چه اینکه عمل به آن، حجیت حکم را می‌رساند نه کتابت او را (غزالی، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص ۳۲۷). بعضی موت قاضی کاتب را تنها تا جایی مؤثر می‌دانند که هنوز مورد استشهاد قرار نگرفته باشد و به محض اینکه کسی را بر حکمش شاهد گرفت، ولو آنکه از ید قاضی خارج نشده باشد، فوت نماید، به هر نحو که یقین بر قاضی پیدا مکتوب‌الیه پیدا شود که این حکم از طرف کاتب بوده و قصد مدلول آن نموده باشد، بر او متعین می‌شود (شاشی قفال، ۱۹۸۸م، ج ۸، ص ۱۵۳).

۴. فقه حنبلی

در فقه حنبلی میان قاضی کاتب و حاکم کاتب که همان خلیفه است، تفاوت قائل شده‌اند (هاشمی بغدادی، ۱۴۱۹ق، ص ۵۰۴). از طرفی موت و عزل کاتب یا مکتوب‌الیه را قبل از

۱۴. به نظر نگارنده، این مطلب که بیشتر در آراء فقیهان اهل سنت مورد بحث قرار گرفته است، می‌تواند به عنوان مبنایی جهت عمل به احکام و دستورات منصوبین رهبری در صورت تغییر حالات هریک از آنها در پژوهشی مجزا بررسی شود.

۱۵. به نظر نگارنده، همان‌طور که در فقه شیعه ذکر شد، ولایت قاضی بر امور مسلمین است و نه از جهت تعیینی که نسبت به آن صورت گرفته است. پس اگر قاضی مکتوب را از یدش خارج نمود و فوت کرد یا عزل مکتوب‌الیه از این جهت که بر امر یادشده، مأخوذ شده و واجب است اموری که در ولایات مسلمین به نحو شرعی حکم شده است، اجرا و اعتبارشناسی جهت اجرا شود.

وصول کتابت سبب بی‌اعتباری آن می‌دانند. البته بعضی در هر حال عمل به کتابت را واجب می‌دانند و در صورتی که دیگری جایگزین مکتوب‌الیه شود، بر او نیز واجب است مفاد حکم صادره و مکتوب را معتبر شناسد. در حالی که اگر حکم نزد مکتوب‌الیه ثابت شود، عمل به آن و تنفیذ آن حتی در فرض موت کاتب یا عزل او واجب است. اما فسق کاتب از این جهت که شرط تدوام بقای حکم را متوازن بر بقای عدالت کاتب می‌داند، حکم را غیرقابل اجرا می‌نماید و لذا مسئله فسق کاتب موجب خدشه به حکم می‌شود، در حالی که مقررره اخیر مشمول فسق مکتوب‌الیه نمی‌شود؛ چه اینکه دیگری متکفل امور محوله به مکتوب‌الیه اول می‌شود و قابلیت اعتبارسنجی و اجرا از بین نمی‌رود (تتوخی حنبلی، ۱۴۲۴ق، ج ۴، ص ۵۷۳) و اما در تعدیل این نظریه گفته شده که موت و عزل جدای از فسق است و تأثیری در اعتبار داشتن حکم صادره یا استماع دلایل ندارد و هم-چنان معتبر است ولی فسق کاتب و نه مکتوب‌الیه، اگر بعد از حکم باشد که خدشه‌ای به حکم صادره وارد نمی‌سازد، ولی اگر مفاد کتابت ناظر بر پذیرش دلایل و استماع آنها باشد، به جهت عدم تدوام نظر قاضی بر صدق و عدم احراز وثاقت به دلایل ابرازشده نزد او کتابت از اعتبار می‌افتد (دجیلی، ۱۴۲۵ق، ص ۵۴۳) و لذا حکم فسق کاتب محل تفصیل عدم اعتبار نسبی قرار می‌گیرد. از طرفی با توجه به اینکه همانند مشهور در فقه اسلامی، حوزه موضوعی آن را در غیر از حدود و قصاص می‌پذیرند، موت و عزل کاتب و مکتوب‌الیه، زمانی که بعد از حکم و کتابت باشد ولو آنکه آن را از ید خود خارج نکرده باشد، به جهت تشریح شرعی آن محل وجوب تنفیذ و اجرا قلمداد می‌نمایند (ابن‌قدامه، ۱۴۲۵ق، ص ۱۴۹).

برخی از ایشان توسعه بیشتری برای کتابت قاضی قائلند و موت و عزل و فسق کاتب را مؤثر در حکم صادره نمی‌دانند و حکم کاتب به هرکس که برسد بر او واجب است که تنفیذ نماید مگر آنکه تغییر حال کاتب به نحوی باشد که علم شهود واسطه را به مفاد حکم به تردید اندازد که در این صورت حکم فسق شاهد اصل در شهادت بر شهادت را قبل از صدور حکم خواهد داشت (میرداداشی، ۱۳۹۹ش، ص ۲۸۲) و مطلقاً تغییر حال مکتوب‌الیه را اعم از موت و فسق و عزل و... مؤثر در حکم کتابت نمی‌دانند و حکم توسط کسی که جانشین قاضی مکتوب‌الیه می‌شود، تنفیذ می‌گردد (کلوذانی، ۱۴۲۵ق، ص ۵۷۶).

نتیجه

در خصوص تأثیر موت و عزل قاضیان در کتابت قاضی میان فقه امامیه و اهل سنت، ضوابط مختلفی ذکر شده است. از آن جمله است فسق قاضیان که بعضاً در زمره موارد عزل و بعضی دیگر جدای از موارد عزل قاضی بررسی شده است.

در این پژوهش ضمن تأکید بر مبانی و ادله پذیرش کتابت قاضی و شیوه‌های صحیح تحمل آن در فقه امامیه و اهل سنت، تأثیر عارض شدن موت و عزل قاضی کاتب یا مکتوب‌الیه بررسی شد که ماحصل آن در این پژوهش به روش تحلیلی - توصیفی ذکر می‌گردد.

صاحب‌نظران فقه امامیه علاوه بر آنکه فسق را جدای از موت و عزل در نظر گرفته‌اند، ضابطه دیگری مبنی بر خروج کتابت از دست کاتب و بالاتر از آن وصول کتابت به مکتوب‌الیه نیز نظرات مختلفی ارائه نموده‌اند. جستارهای نگارنده در این نظریات به این فهم منتج شد که اگر قاضی کاتب بعد از کتابت و استشهاد بر آن (به عنوان طریقی که حصول اطمینان به صحت صدور و قصد مدلول آن توسط کاتب باشد)، فوت نماید یا به غیر کشف فسق عزل شود، تأثیری در کتابت ندارد و مکتوب‌الیه نیز به جهت تحقق صحیح شرعی آن مأخوذ به کتابت می‌شود. پس بنا بر انطباقی که نیابت قضایی و اجرای احکام با ملاکهای وارده بر کتابت قاضی صورت گرفت، در نیابت قضایی ضمن عدم تأثیر موت و عزل به غیر فسق قاضی متبرع موضوع ماده ۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی و نیابت درخواستی، با کشف فسق حتی بعد از وصول کتابت یا درخواست نیز تحقیقات به‌دست‌آمده بی‌اثر و مورد منع جهت استناد در رأی قاضی معطی نیابت و سابق بر رسیدگی است و اما در اجرای احکام صادره، کشف فسق قاضی صادرکننده اگر مبتنی بر زمان خاصی نباشد نمی‌تواند حکم صادره را از اعتبار بپندازد و حکم جهت سیر مراحل اجرایی، پیش می‌رود. در این حالت قبل از وصول کتابت یا بعد از آن تفاوتی در سرنوشت آن ندارد. مگر آنکه کشف شود که فسق به زمان صدور حکم تسری نموده است. لذا اگر چه کشف فسق قاضی محل اجرای ضابطه مدعی و منکر است، اما در خصوص نیابت قضایی جهت استماع تحقیقات، حال چه با درخواست نیابت‌دهنده باشد و چه تبرع به ارسال پرونده باشد، نمی‌توان با اثبات فاسق نبودن قاضی در لحظه ارسال، تحقیقات و مسموعات قاضی ارسال‌کننده را معتبر دانست. در حالی که در اجرای احکام، کشف فسق قاضی و اثبات

اینکه به زمان اصدار حکم تا قبل از قطعی شدن آن برگردد، می‌تواند سبب بی‌اعتباری حکم شود، چه اینکه تا لحظه قطعی شدن باید شرط تدوام عدالت در قاضی در جریان باشد. بنابراین وقتی کتابت به صورت صحیح شرعی منعقد شد، تنفیذ آن از باب اینکه حکم حاکم مسلمین شرعاً مورد وجوب و تنفیذ است واجب است و لذا تغییر حالت مکتوب‌الیه تأثیری در آن ندارد و بر هر فردی که به دست او برسد چنانچه در محدوده ولایت مورد استدعا باشد، عمل به آن واجب است.

اما در فقه اهل سنت دو گونه نظریه ارائه شده است. در فقه حنفی، قبل از وصول کتابت به مکتوب‌الیه نه تنها فسق بلکه موت و عزل کاتب و مکتوب‌الیه را حتی اگر از ید کاتب خارج شده باشد، سبب بی‌اعتباری آن می‌دانند. در حالی که در جای دیگری فسق را سبب زوال کتابت نمی‌دانند. در فقه مالکی اگرچه گستره موضوعی برای آن قائل نیستند و شامل همه موضوعات اعم از حق الله و حق الناس می‌دانند، اما هرگونه از دست رفتن شرایط قاضی یا موت و عزل ایشان اعم از اینکه کاتب یا مکتوب‌الیه را سبب بی‌اعتباری کتابت قاضی معرفی می‌نمایند. پس در فقه مالکی شهرت در عدم تفاوت از دست رفتن شرایط در خصوص کاتب یا مکتوب‌الیه است. در فقه شافعی مشهور قائل بر عدم تأثیر موت و عزل و فسق کاتب یا مکتوب‌الیه دارند و اعتبار بیشتری برای کتابت قاضی و وجهه تحمیلی آن قائلند. در فقه حنبلی علاوه بر آنکه محدوده موضوعی کتابت قاضی را در غیر از حدود مورد پذیرش می‌دانند، موت و عزل کاتب و مکتوب‌الیه را بعد از خروج از ید کاتب محل وجوب اجرا و تنفیذ می‌دانند.

پیشنهادهای

اضافه کردن یک تبصره به ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی یا تدوین ماده ۹۱ مکرر قانون مزبور با عنوان تأثیر موت و عزل قاضی. در متن ماده قانونی آورده شود اگر قاضی در اثناء رسیدگی فوت نماید یا عزل شود، رسیدگی متوقف و با جانشین بعدی رسیدگی ادامه می‌یابد. اما اگر رسیدگی مبتنی بر درخواست نیابت قضایی باشد یا مورد از موارد مشمول ماده ۸۹ قانون مزبور باشد، با فوت و عزل به غیر فسق یا از دست رفتن شرایط قضاوت باشد، اگر درخواست انجام و ارسال شده باشد، ولو آنکه به محل مکتوب‌الیه نرسیده باشد، به اعتبار خود باقی و برای نیابت‌دهنده یا مرجع مسبوق در رسیدگی با احراز سایر شرایط

حجیت و اعتبار خواهد داشت. اگر عزل به دلیل فسق قاضی باشد و یا کشف فسق قاضی شود، حتی بعد از وصول به مکتوب‌الیه نیز استناد به پرونده ارسالی و تحقیقات انجام‌شده حتی اگر دلیل منحصر حکم نباشد نیز ممنوع است.

تبصره ۱: فوت و عزل مکتوب‌الیه چه بعد از وصول چه قبل از آن و بعد از ارسال، تأثیری در ادامه رسیدگی ندارد و تحقیقات انجام شده با احراز سایر شرایط به قوت خود باقی است.

تبصره ۲: اگر بعد از صدور حکم و قطعی شدن آن، قاضی صادرکننده حکم فوت نماید و به غیر فسق عزل شود، حکم به قوت و اعتبار خود جهت اجرا باقی است. اگر کشف فسق قاضی شود یا سایر شرایط قضاوت را از دست داده باشد اگر قبل از قطعی شدن حکم باشد مورد از موارد اعاده دادرسی خواهد بود و بعد از تعیین جانشین رسیدگی از ابتدا خواهد بود؛ اگر بعد از قطعی شدن حکم باشد، کشف فسق و موت و عزل قاضی صادرکننده، مؤثر در حکم نیست و اعتبار اجرایی خواهد داشت. مگر آنکه کشف فسق به زمان قبل از قطعی شدن رأی برگردد.

تبصره ۳: ضوابط ذکرشده در این ماده به عنوان ضابطه مدعی و منکر متغیر هستند؛ به نحوی که در موضوع تبصره ۱ با اثبات فسق بعد از درخواست نیابت، و وصول آن، اعاده اعتبار نخواهد شد؛ اما در موضوع تبصره ۲ اثبات فسق در زمان قبل از قطعی بودن حکم یا از دست دادن سایر شرایط قضاوت، مورد از موارد اعاده دادرسی خواهد بود.

فهرست منابع

- ابن حجر هبتمی، احمد بن محمد (۱۳۵۷ق). *تحفة المحتاج فی شرح المنهاج*. قاهره: المكتبة التجارية الكبرى.
- ابن رشد، محمد بن احمد (۱۴۰۸ق). *البيان و التحصيل و الشرح و التوجيه و التعليق لمسائل المستخرجه*. بيروت: دارالغرب الإسلامي.
- ابن قدامه، عبدالله بن احمد (۱۴۲۵ق). *عمدة الفقه*. بيروت: المكتبة العصرية.
- ابن نجيم مصری، زين الدين بن ابراهيم (۱۴۳۱ق). *البحر الرائق شرح كنز الدقائق*. بيروت: دارالكتاب الإسلامي.
- انصاری، زكريا بن محمد (بی تا). *اسنى المطالب فی شرح روض الطالب*. بيروت: دارالكتاب الإسلامي.
- تنوخی حنبلی، منجی بن عثمان (۱۴۲۴ق). *الممتع فی شرح المقنع*. مکه: مكتبة الأسدي.
- جندی مالکی، خليل بن اسحاق (۱۴۲۹ق). *التوضیح فی شرح المختصر الفرعی لابن الحاجب*. قاهره: مركز نجيبويه.
- حسینی عاملی، سيد محمدجواد (۱۴۱۹ق). *مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة*. قم: دفتر انتشارات اسلامي.
- حلّی، حسن بن يوسف (۱۴۱۳ق). *قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام*. قم: دفتر انتشارات اسلامي.
- همو (۱۳۷۴ش). *مختلف الشيعة فی أحكام الشريعة*. قم: دفتر انتشارات اسلامي.
- دجيلی، حسين بن يوسف (۱۴۲۵ق). *الوجيز فی الفقه علی مذهب الإمام أحمد بن حنبل*. رياض: مكتبة الرشد.
- رشتی، ميرزا حبيب الله (۱۴۰۱ق). *كتاب القضاء*. قم: دارالقرآن الكريم.
- رويانی، عبد الواحد بن اسماعيل (۲۰۰۹م). *بحر المذهب فی فروع المذهب الشافعي*. بيروت: دارالكتب العلمية.
- سرخسی، محمد بن احمد (۱۴۱۴ق). *المبسوط*. بيروت: دارالمعرفة.
- سغدی، علی بن حسين (۱۴۰۴ق). *التنف في الفتاوى*. بيروت: مؤسسة الرسالة.
- شاشی قفال، محمد بن احمد (۱۹۸۸م). *حلیة العلماء فی معرفة مذاهب الفقهاء*. عمان: مكتبة الرسالة الحديثة.
- شهيد ثانی، زين الدين بن علی (۱۴۱۳ق). *مسالك الأفهام الى تنقيح شرائع الإسلام*. قم: مؤسسة المعارف الإسلامية.
- شیرازی، ابراهيم بن علی (بی تا). *المهذب فی فقه الإمام الشافعي*. بيروت: دارالكتب العلمية.

- صاوی، احمد بن محمد (۱۴۲۱ق). *بلغة السالك لأقرب المسالك*. بیروت: دارالمعارف.
- طباطبایی، سید علی بن محمد علی (۱۴۰۴ق). *ریاض المسائل فی بیان الأحكام بالدلائل*. قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۰ق). *المؤتلف من المختلف بین أئمة السلف*. مشهد: مجمع البحوث الإسلامیه.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). *الخلاص*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- همو (۱۳۸۷ق). *المبسوط فی فقه الإمامیه*. تهران: المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة.
- عبدری غرناطی، محمد بن یوسف (۱۴۱۶ق). *التاج والإكلیل لمختصر خلیل*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- عسگری، علیرضا، میرداداشی، سید مهدی، و کشاورز، علی (۱۳۹۹ش). بررسی اصالت در قلمرو موضوعی پذیرش شهادت بر شهادت در تحلیل نظام حقوقی ایران و فقه اهل سنت. *مطالعات فقهی و فلسفی*، ۱۱(۱)، ۱-۱۵.
- عمرانی، یحیی بن ابی الخیر (۱۴۲۱ق). *البيان فی مذهب الإمام الشافعی*. جده: دارالمنهاج.
- غزالی، محمد بن محمد (۱۴۱۷ق). *الوسیط فی المذهب*. قاهره: دارالسلام.
- فاضل هندی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ق). *كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- قرافی، احمد بن ادریس (۱۹۹۴م). *الدخيرة*. بیروت: دارالغرب الإسلامی.
- قیروانی، عبدالله بن عبدالرحمن (۱۹۹۹م). *النوادر و الزیادات*. بیروت: دارالغرب الإسلامی.
- کاسانی، ابوبکر بن مسعود (۱۴۰۶ق). *بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- کلودانی، محفوظ بن احمد (۱۴۲۵ق). *الهدایة علی مذهب الإمام أبی عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل الشیبانی*. کویت: غراس.
- ماوردی، علی بن محمد (۱۴۱۹ق). *الحاوی الكبير فی فقه مذهب الإمام الشافعی و هو شرح مختصر المزنی*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- مرغینانی، علی بن ابی بکر (۱۴۳۱ق). *الهدایة فی شرح بداية المبتدی*. بیروت: دارإحياء التراث العربی.
- مزنی، اسماعیل بن یحیی (۱۴۱۰ق). *مختصر المزنی*. بیروت: دارالمعرفه.

- میرداداشی، سید مهدی، عسگری، علیرضا، و کشاورز، علی (۱۳۹۹ش). اقسام شهادت بر شهادت، رهیافتی بر ضوابط صحیح تحمل و ادای آن، در نظام حقوقی ایران با رویکردی بر فقه امامیه. مطالعات حقوقی معاصر، ۱۱(۲۱)، ۲۷۳-۲۹۷.
- زراقی، احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۵ق). مستند الشیعة فی احکام الشریعة. قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
- نسفی، عبدالله بن احمد (۱۴۳۲ق). کنز الدقائق. بیروت: دارالبشائر الإسلامیه.
- نمری، یوسف بن عبدالله (۱۴۰۰ق). الکافی فی فقه اهل المدینة. ریاض: مکتبة الرياض الحدیثة.
- نوری، حسین بن محمد تقی (۱۴۰۸ق). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. بیروت: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
- هاشمی بغدادی، محمد بن احمد (۱۴۱۹ق). الإرشاد إلى سبیل الرشاد. بیروت: مؤسسة الرسالة.